

## واقعه غدیر نفی اسلام سکولار



آنچه در صدر اسلام رخ داد و تن به نصب امیرالمؤمنین علی علیه السلام ندادند، در واقع نقطه‌ی آغاز سکولاریسم در اسلام است. در واقع کنار زدن حضرت علی علیه السلام از منصب امامت و ولایت جامعه در صدر اسلام، نقطه‌ی آغاز سکولاریسم در جامعه‌ی اسلامی است.

آنچه در صدر اسلام رخ داد و تن به نصب امیرالمؤمنین علی علیه السلام ندادند، در واقع نقطه‌ی آغاز سکولاریسم در اسلام است. در واقع کنار زدن حضرت علی علیه السلام از منصب امامت و ولایت جامعه در صدر اسلام، نقطه‌ی آغاز سکولاریسم در جامعه‌ی اسلامی است.

مسئله‌ی غدیر بخشی مهم از طرح کلی و نقشه‌ی راه اسلام است که نسبت به امور دنیوی، مسائل اجتماعی، سیاسی و حکومتی سخن، طرح و برنامه دارد. رهبر انقلاب درباره‌ی رابطه‌ی میان مسائل اجتماعی و سیاسی واقعه‌ی غدیر با سکولاریسم چنین می‌فرماید: «آن کسانی که سعی کردند اسلام را از مسائل اجتماعی و از مسائل سیاسی برکنار بدارند و آن را منحصر کنند به مسائل شخصی و مسائل خصوصی زندگی افراد- و در واقع نگاه سکولار به اسلام داشته باشند که تبلیغات دشمنان و دست‌های دشمنان هم این بینش را در بین مسلمانان در طول سالیان دراز ترویج کرده است- جوابشان مسئله‌ی غدیر است.» با حجت‌الاسلام والمسلمین محمود رجیبی، قائم‌مقام مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه‌الله علیه درباره‌ی چگونگی تقابل «سکولاریسم» با «ولایت» به گفت‌وگو نشستیم. **واقعه‌ی غدیر در تفکر شیعه چه جایگاهی دارد؟** یکی از مقاطع بسیار حساس و سرنوشت‌ساز امت اسلامی و بلکه بشریت، عید سعید غدیر خم و اعلام عمومی ولایت حضرت علی علیه السلام است. مسئله‌ی غدیر از مسلمات خدشه‌ناپذیر تاریخ اسلام است و علامه امینی اسناد فراوان این حادثه‌ی تاریخی را در «الغدیر» به‌گونه‌ای بیان کرده‌اند که هیچ‌گونه تردید و خدش‌های نمی‌پذیرد. واقعه‌ی غدیر خم ویژه‌ی شیعیان نیست، بلکه مربوط به امت اسلامی است، زیرا یکی از مسائل بنیادین اسلام است که در آیات و روایات، تعبیری که در مورد آن آمده، در مورد هیچ اصلی از اصول اساسی اسلام نیامده است: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته» (مائده: 67) یا «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دنیا» (مائده: 3). این تعبیر در مورد سایر اصول اساسی اسلام نیامده است. یا تعبیر بلندی که از امام باقر علیه السلام در کتاب «کافی» (ج2، ص9) آمده است که فرموده‌اند: «بنی الاسلام علی خمس علی الصلاه و الزکاه و الصیام و الحج و الولایه و لم یناد بشیئ کما نودی بالولایه» مسئله‌ی غدیر نه به تعبیر بعضی یک خاطره‌ی فرقه‌ای متعلق به شیعه است، نه به تعبیر بعضی دیگر، یک جریان تاریخی فرعی است، بلکه در آن روز، مسئله‌ی ولایت که جزء اصول اساسی اسلام است، مطرح شده و مسئله‌ی غدیر بخشی مهم از طرح کلی و نقشه‌ی راه اسلام است که ریشه‌ی الهی، قرآنی و روایی دارد. این روز متعلق به همه‌ی مسلمانان است که با ابلاغ عمومی ولایت، سرنوشت امت اسلامی ترسیم می‌شود. این حادثه‌ی عظیم و مهم تاریخی منشأ وحدت میان مسلمانان جهان در اندیشه و عمل در طول تاریخ می‌توانسته و می‌تواند باشد. **رهبر انقلاب در یکی از سخنرانی‌های خود می‌فرماید: «آن کسانی که سعی کردند اسلام را از مسائل اجتماعی و از مسائل سیاسی برکنار بدارند و آن را منحصر کنند به مسائل شخصی و مسائل خصوصی زندگی افراد- و در واقع نگاه سکولار به اسلام داشته باشند که تبلیغات دشمنان و دست‌های دشمنان هم این بینش را در بین مسلمانان در طول سالیان دراز ترویج کرده است- جوابشان مسئله‌ی غدیر است.» بنابراین چه رابطه‌ای میان مسائل اجتماعی و سیاسی و غدیر وجود دارد؟** سکولاریسم درجات و ابعاد و مراتبی دارد که نصب علی علیه السلام در روز عید غدیر، همه‌ی مراتب و درجات یا ابعاد آن را نفی می‌کند. مرتبه و درجه‌ی اول سکولاریسم این است که دین برای آخرت مردم و رابطه‌ی خدا و بندگان است و به امور دنیوی انسان به‌طور کلی کاری ندارد و برای آن طرح و برنامه‌ی ندارد. طبق این نظر، اسلام حتی در امور فردی هم جز آنچه مربوط به آخرت و عبادت خداست، نظری ندارد. مرتبه و درجه‌ی دوم سکولاریسم این است که محدوده‌ی دین گرنه دنیا را در برمی‌گیرد، ولی ویژه‌ی مسائل فردی است و مسائل اجتماعی از قلمرو دین خارج هستند. این مرتبه از سکولاریسم می‌گوید دین برای مدیریت زندگی اجتماعی بشر برنامه‌ی ندارد و آن را به عقل و تجربه‌ی بشری واگذار کرده است. مرتبه و درجه‌ی سوم سکولاریسم ناظر به مسائل سیاسی و حکومتی است. نقطه‌ی محوری این درجه و مرتبه‌ی سکولاریسم این است که دین از سیاست جداست، سیاست یک امر زمینی است که انسان‌ها خود باید برای آن برنامه‌ریزی کنند و آن را اجرا کنند و دین برای مسائل حکومتی و سیاسی برنامه‌ی ندارد و نباید در آن دخالت کند. نخست باید تصویر درستی از مسئله‌ی غدیر و ابلاغ ولایت داشته باشیم. نصب امیرالمؤمنین علی علیه السلام از سوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یک رفتار شخصی و آینده‌نگری شخصی نبوده است، بلکه ایشان به دستور خدا این موضوع را ابلاغ می‌کند؛ یعنی حتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به‌عنوان یک شخص که حاکم اسلامی و فرد اول جامعه‌ی خود است، حاکم و نقشه‌ی راه پس از خود را تعیین نمی‌کند، بلکه ایشان تعیین حاکم اسلامی پس از خود و نقشه‌ی راه را به‌عنوان بخشی از دین که مأمور به ابلاغ آن است، معرفی می‌کند؛ یعنی این سیستم حکومتی و حاکم، بخشی از دین و آن هم بخش اساسی دین است که به یک معنا معادل کل رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا آن مقطع (یعنی سال پایانی عمر شریف آن حضرت) محسوب می‌شود و به عبارت دیگر، اساسی‌ترین رکن دین است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مأمور به ابلاغ آن است. وقتی این نصب حتی مصلحت‌اندیشی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم نیست، بلکه در متن دین اسلام است و از مهم‌ترین و اساسی‌ترین اصول آن محسوب می‌شود، پس اسلام در متن خود نسبت به امور دنیوی (درجه‌ی اول سکولاریسم) و مسائل اجتماعی زندگی بشر (مرتبه‌ی دوم سکولاریسم) و درخصوص مسائل سیاسی و حکومتی (درجه‌ی سوم سکولاریسم) سخن و طرح و برنامه دارد. نصب امیرالمؤمنین به‌معنای فراگیری قلمرو دین نسبت به دنیای مردم است و همه‌ی امور اجتماعی باید در چارچوب طرح مدیریتی و هدایتی دین جریان یابد و سیستم حکومتی بخشی از نقشه‌ی راه جامع دین برای سعادت دنیا و آخرت مردم است. به عبارت مرحوم مدرس رحمه‌الله علیه، دیانت ما عین سیاست ما و سیاست ما عین دیانت ماست. پس نصب علی علیه السلام به‌معنای نفی همه‌ی اشکال سکولاریسم است و نپذیرفتن آن به‌معنای سکولاریزه کردن اسلام است. آنچه در صدر اسلام رخ داد و تن به نصب امیرالمؤمنین علی علیه السلام ندادند، در واقع نقطه‌ی آغاز سکولاریسم در اسلام است. در واقع کنار زدن حضرت علی علیه السلام از منصب امامت و ولایت جامعه در صدر اسلام، نقطه‌ی آغاز سکولاریسم در جامعه‌ی اسلامی است. نصب آن حضرت به ولایت، خط بطلان کشیدن بر سکولاریسم در همه‌ی ابعاد و اشکال آن به‌ویژه جدایی دین از سیاست و حکومت است. **چرا معارف اسلامی به‌گونه‌ای است که برای اجرای آن باید حتماً حکومت تأسیس کرد؟** به‌عنوان مقدمه، این نکته را عرض کنم که براساس دلایل عقلی و بینش دینی (قرآنی و روایی)، خداوند آفریننده‌ی جهان و از جمله انسان است و هرچه انسان‌ها دارند از آن خداست. به همین دلیل، حق حاکمیت ذاتا از آن خداست، زیرا کسی ذاتا حق حاکمیت می‌تواند داشته باشد که مالک یک شیء یا فرد باشد و هیچ‌کس ذاتا مالک انسان و آنچه دارد نیست و نمی‌تواند باشد. پس حق حاکمیت ذاتا از آن خداست. البته این حق حاکمیت ذاتی را خداوند می‌تواند به کس یا کسانی تفویض کند و در این صورت، طبق ضوابط عقل و بینش اسلامی هیچ‌کس حق حاکمیت بر افراد دیگر را ندارد، مگر خداوند یا کسی که خداوند این حق ذاتی خود را به او تفویض کرده باشد. از سوی دیگر، طبق آموزه‌های دینی، تنها پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و پس از پیامبر، امامان معصوم علیهم السلام و در زمان غیبت امام معصوم، ولایت فقیه است که خداوند حق حاکمیت را به آن‌ها تفویض کرده است. بنابراین حق حاکمیت سیاسی، طبق تبیینی که ذکر شد، تنها برای پیامبر و امامان و ولایت فقیه است. اما دلیل اینکه چرا تعالیم دینی مستلزم تشکیل حکومت است، این است که از منظر عقلی، جامعه باید حاکم و حکومتی داشته باشد، زیرا وجود اصل حکومت و حاکم دارای فوایدی است و فقدان آن موجب خلأها و آسیب‌های مهمی همچون هرج و مرج است و وجود حکومت این آسیب‌ها و خلأها را از بین می‌برد. از سوی دیگر، اسلام احکام اجتماعی فراوانی دارد که اجرای آن‌ها وابسته به نظام حکومتی است و در خلأ حکومت امکان اجرا ندارد و قطعاً عملی نمی‌شود و در صورتی که حکومت به‌طور کلی یا حکومتی طبق موازین دینی تشکیل نشود، این احکام اجرا نخواهد شد، زیرا خودخواهی و منفعت‌خواهی انسان‌ها مانع اجرای این احکام برنامه‌ای در قالب حکومت نداشته باشد، جعل این احکام و ابلاغ آن‌ها از سوی خدا در قرآن و توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لغو است و با حکمت خداوندی سازگار نیست. به بیان دیگر، انسان موجودی اجتماعی است و ادیان و به‌ویژه اسلام برای اداره و مدیریت و راهنمایی چنین انسانی آمده‌اند. آمده‌اند تا انسان را در تمام ابعادش هدایت و مدیریت کنند. از سوی دیگر، ابعاد فردی و

اجتماعی انسان به صورت یک ارگانیک در هم تنیده است و فردی ترین مسائل انسانی، پیوندی با بُعد اجتماعی او دارد و اینکه انسانها به صورت ایزوله و جدای از اجتماع زندگی کنند، عملاً نزدیک به محال است. به تعبیر دیگر، هر فعالیتی که انسان انجام می‌دهد، بُعدی اجتماعی دارد و با رویکردی اجتماعی قابل بررسی است. اسلام هم با همین منظر برای انسان برنامه‌ریزی کرده و به همین دلیل است که مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید: «الاسلام اجتماعی فی کل شئونه»؛ اسلام در همه‌ی شئونش اجتماعی است. در واقع دینی که می‌خواهد چنین انسانی را هدایت و مدیریت کند، اگر در همه‌ی شئونش اجتماعی نباشد، قادر به هدایت و مدیریت چنین انسانی نیست. از سوی دیگر، وقتی به متون دینی (آیات و روایات) رجوع می‌کنیم، می‌بینیم در متن دین، آموزه‌ها و احکام اجتماعی فراوان وجود دارد که از آن جمله اشاره به سیستم حکومتی و ویژگی‌های حاکم است. روشن است که اسلام راضی به ترک و نادیده گرفتن احکام خویش نیست و دستور به رعایت آن می‌دهد. بنابراین هم در متن دین مسائل اجتماعی آمده است و هم آن احکام از منظر دین باید اجرا شود و هم برای مجری آن شرایط خاصی تعیین شده و آن شرایط از منظر دین لازم‌الاجراست و اگر این مجموعه‌ی آموزه‌ها را در نظر بگیریم، وجود حکومت برای اجرای آن‌ها از ضروریات است. علاوه بر آنکه مسلمانان از اتکا و رجوع به حکام جور نهي شده‌اند و حکام جور مصداق طاعت نامیده شده‌اند. پس باید حکام حقی بر جامعه‌ی اسلامی حکم‌فرمایی کنند. **برخی معتقدند که حتی اگر حکومت دینی باشد هم نیازی نیست خود را مکلف به سعادت اخروی انسان‌ها بداند. به زبان ساده، معتقدند که حکومت مسئول بهشت بردن انسان‌ها نیست. این گزاره تا چه اندازه صحیح است؟** ان‌شاءالله که کسانی که چنین سخنی می‌گویند یا از آن دفاع می‌کنند، متوجه لوازم سخن خود نیستند. در اسلام احکام کیفری داریم و بخشی از حقوق اسلامی حقوق جزاست. مثلاً ما در اسلام حکم قصاص را داریم. این حکم قصاص لازم‌الاجراست یا خیر. اگر لازم‌الاجراست که مسلماً هم لازم‌الاجراست، آیا اجرای آن جنبه‌ی بازدارندگی دارد و موجب ترک جرم می‌شود؟ اگر می‌شود که مسلماً هم به لحاظ دینی، هم به لحاظ عقلی و هم به لحاظ تجربی جنبه‌ی بازدارندگی دارد و نزدیک به بدیهی است که چنین اثری دارد، آیا بازدارندگی آن به این معنا نیست که دیگران را از جهنمی شدن حفظ می‌کند و زمینه‌های ورود به بهشت را برایشان فراهم می‌سازد؟ پس طبق بیانات و آموزه‌های اسلامی، دولت اسلامی موظف به اعمالی است که مردم را به بهشت ببرد و از سقوط در جهنم بازدارد. پس نسبت به بهشت رفتن و جهنم نرفتن مردم مسئولیت دارد. دست‌کم یکی از فلسفه‌ها و حکمت‌های احکام کیفری و از جمله جعل حکم قصاص، به بهشت رفتن و جلوگیری از جهنم رفتن مردم است و قوه‌ی قضائیه‌ی ما یا دیگر نهادهای مربوط، مأمور به چنین وظیفه‌ای هستند. آیا امر به معروف و نهی از منکر بر همه‌ی مسلمانان واجب است؟ وجوب آن از مسلمات اسلام است. آیا نتیجه‌ی امر به معروف و نهی از منکر به بهشت بردن و از جهنم نجات دادن مردم نیست؟ وقتی شرط احتمال تأثیر در مورد امر به معروف و نهی از منکر در آموزه‌های اسلامی مطرح می‌شود، معنایش این است که این دستور صرفاً یک دستور عبادی نیست که باید انجام گیرد و به اثرگذاری یا عدم آن نظری ندارد؛ یعنی این فریضه‌ی الهی برای بهشت بردن مردم است. ارشاد جاهل در همان محدوده‌ای که فقها فتوا داده‌اند، واجب است. آیا وجوب آن به این معنا نیست که مسلمانان مأمور به انجام آن هستند و آیا نتیجه‌ی ارشاد جاهل و هدف از آن، جز این است که مردم راه رفتن به بهشت را به دست آورند و با پیمودن آن به بهشت بروند. پس کسی که ارشاد جاهل می‌کند، می‌خواهد طرف مقابلش را به بهشت ببرد. **آیا حرمت نگهداری کتب گمراه‌کننده جز برای پاسخ‌گویی به آن یا مصلحت اهم دیگری، به معنای جلوگیری از جهنمی شدن انسان‌ها نیست؟** به نظر می‌رسد این تفکر از یک منظر، افراطی‌ترین شکل سکولاریسم را در درون خود دارد، زیرا سکولارها می‌گفتند دین به دنیای مردم و مسائل سیاسی و اجتماعی کاری ندارد و ناظر به تأمین آخرت مردم است. طبق این دیدگاه، دین حتی برای آخرت هم دستوری به مردم نمی‌دهد که مردم را به سوی بهشت راهنمایی کنید، زمینه‌های آن را فراهم کنید و عوامل شناختی و انگیزشی آن را ایجاد کنید و از رفتن مردم به جهنم جلوگیری کنید. **چرا حکومت اسلامی وظیفه‌ی سعادت دنیوی و اخروی افراد جامعه را عهده‌دار است؟** حکومت اسلامی وظیفه‌ی اصلی‌اش اداره‌ی جامعه براساس احکام و آموزه‌های اسلامی و نهادینه‌سازی و فرهنگ‌سازی دین و آموزه‌های اسلامی است. از سوی دیگر، احکام اسلامی برای تأمین سعادت دنیوی و اخروی هستند. این حقیقت از آیات و روایات و نیز دلایلی که حکمای اسلامی برای لزوم بعثت انبیا ذکر کرده‌اند، استفاده می‌شود و در منابع مربوط تبیین شده است. نتیجه‌ی این دو مقدمه آن است که حکومت اسلامی وظیفه‌ی تأمین سعادت دنیوی و اخروی افراد جامعه را براساس آموزه‌های اسلامی و در چارچوب آن به عهده دارد، زیرا علاوه بر اقتضای تأسیس حکومت اسلامی، در متن دین، برای حکومت اسلامی وظایفی در این زمینه تعیین شده است. نسخه چاپی [نسخه قابل چاپ] مهمان: حجت‌الاسلام والمسلمین محمود رجیب‌قائم‌مقام مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)